

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه‌ی دوم، یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۴ - ۲۸ ذی القعدة ۱۴۳۶

مقدمه

در جلسه‌ی پیش بحثی کلامی را برای تبیین موضوع بحثمان مطرح کردیم و مطالبی در مورد استدلال عقلانی تحقق حاکمیت برای خداوند به عنوان بُعدی از ابعاد توحید بیان نمودیم، منتهی به خاطر این که درس ما خارج فقه است، بایستی صرف نظر از استدلالات عقلی، این مبانی قائم به استناد شرعی هم باشند. اثبات این مطلب از طریق ادله‌ی شرعی، به عنوان یک مبنای نظریه‌ی فقهی در شناخت موضوع، موضوعیت دارد. غیر از این که بحث کلامی به عنوان یک بحث مقدماتی و اشاره‌وار مطرح شد، اصل بحث ما بحث فقهی جواز اقامه‌ی حکم در عصر غیبت است.

چنانچه در جلسه‌ی پیش هم اشاره شد، این که می‌گویند تعیین موضوع بر عهده‌ی فقیه نیست به این معناست که تعیین «مصدق» بر عهده‌ی فقیه نیست؛ پس در حقیقت به همان دلیل مذکور که: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» تعیین موضوع بر عهده‌ی فقیه است. به این معنا که موضوع به نحو کلی باید مشخص و منقح باشد.

این بحثی که به عنوان بحث کلامی مطرح می‌کنیم در حقیقت با اصل بحث فقهی ما ارتباط مستقیمی دارد و آن ارتباط این است که بحث کلامی، موضوع بحث فقهی را برای ما مشخص می‌کند.

این که می‌گوییم آیا اقامه‌ی حکم در عصر غیبت جایز است یا خیر، مراد کدام حکم است؟ مقصود از اقامه‌ی حکم بایستی منقح باشد و موضوع و ماهیت حکمی که موضوع بحث است - آیا اقامه‌اش در زمان غیبت جایز است یا خیر - باید مشخص باشد.

پس در حقیقت، در خلال بحث ما در حوزه‌ی کلامی، موضوع بحث فقهی ما مشخص و منقح می‌شود و با منقح شدن موضوع، می‌توانیم وارد بحث شویم. پس این مبحث، تنها یک مبحث کلامی نیست، یک بحث مربوط به اصل مبحث جواز اقامه‌ی حکم در عصر غیبت است.

ادله‌ی شرعی‌ی انحصار تعلق حکم به خداوند

ادله‌ی شرعی‌ی تعلق حکم و حاکمیت به خدا و همچنین انحصار حاکمیت در ذات اقدس پروردگار، عمدتاً ادله‌ی قرآنی است و این مسأله با آیات شریفه‌ی قرآن ثابت می‌شود.

تعلیل بر اساس عبارت **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ** در سه آیه‌ی قرآن

در قرآن جمله‌ای داریم که در سه آیه‌ی شریفه ذکر شده است:

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ...^۱

که در این عبارت **إِن** نافی است و شروع جمله با نفی و ختم آن با استثناء، بهترین نوع افاده‌ی حصر است. گاهی برای بیان حصر از ادات آن استفاده می‌شود، ولی حصری که قوی‌تر از ادات حصر است این است که صدر جمله منفی باشد و استثناء در سیاق نفی باشد. گاهی گفته می‌شود: «فقط زید آمد» که این جمله افاده‌ی حصر می‌کند، اما حصر آن مؤکد نیست، اما اگر گفته شود: «هیچکس جز زید نیامد» حصر مؤکد می‌شود، چون استثناء در سیاق نفی آمده است.

نخستین استعمال این جمله‌ی شریفه در این آیه است:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ^۱

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آیه‌ی ۵۷ و سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف آیه‌های ۴۰ و ۶۷

بگو: من بر دلیل روشنی [مانند قرآن] از سوی پروردگارم هستم و حال آنکه شما آن را تکذیب کردید، عذابی که به آن شتاب دارید در اختیار من نیست. فرمان و حکم فقط به دست خداست، همواره حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است.

در اینجا برخی از مفسرین از جمله مرحوم علامه‌ی طباطبایی در المیزان، به دلیل وجود قرینه‌ی «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» از این حکم، حکم تکوینی را استفاده می‌کنند؛ علامه‌ی طباطبایی در ذیل این آیه‌ی شریفه بحث مبسوطی را در مورد حکم می‌فرماید.^۲ ایشان پس از بررسی لغوی و اصطلاحی معنای حکم می‌فرمایند که حکم‌الله بر دو قسم است: حکم‌الله تکوینی و حکم‌الله تشریحی؛ برخی آیات به اختصاص حکم تکوینی به خداوند متعال دلالت دارند و برخی آیات به اختصاص حکم تکوینی بر ذات اقدس پروردگار. این که می‌فرماید «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، مقصود حکم تکوینی است؛ حاکمیت بر خلقت، حاکمیت بر تکوین، حاکمیت بر ساخت و ساز جهان و آفرینش و حاکمیت بر وجود، منحصر به ذات مقدس پروردگار است. استدلال ایشان بر این مسأله (تکوینی بودن حاکمیت در این آیه) جمله‌ی «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» می‌باشد («ما»ی اولی نافی و «ما»ی دومی موصوله است) ایشان می‌فرمایند آن چیزی که کفار به آن عجله داشته‌اند (و درخواست آنان از حضرت)، اموری مانند «ناقه شدن جمل» و «فروریختن پول از آسمان» و ... بوده است که از آیات تکوینی به شمار می‌روند. این نکته که پیامبر به کفار می‌گوید: «ما عندی...» منظور تصرف در آن آیات تکوینی (و تصرف تکوینی) است که پیامبر می‌فرماید در نزد من نیست و تصرف آن و کل حاکمیت بر ساخت و ساز تکوین فقط منحصر به خداوند است.

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آیه‌ی ۵۷

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۱۵ به بعد

برخی مفسرین دیگر هم تقریباً نظراتی شبیه همین نظر علامه‌ی طباطبایی دارند؛ اما در سوی دیگر، مفسرینی هم هستند که نظری بر خلاف این نظر مطرح کرده‌اند و معتقدند که مقصود از «حکم» در این آیه، اعم از حاکمیت تکوینی و تشریعی است.

اینجا بایستی یا حکم را مطلق (اعم از حاکمیت تشریعی و تکوینی) بگیریم و یا این که اگر واقعاً بخواهیم بر حسب قرینه تفسیر کنیم، قرائنی داریم که مقصود از این حاکمیت، حاکمیت تشریعی است. چنانچه گفته شد، استدلال مرحوم علامه‌ی طباطبایی به «تکوینی بودن حکم» به قرینه‌ی عبارت «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ» بود، در حالی که جمله‌ی بعد (يُقْضَى الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) ظهور در حاکمیت تشریعی دارد. آنجایی که خداوند داوری می‌کند و در نزاع، تحقیق و بررسی نموده و حق را مشخص می‌کند و «فصل» می‌نماید، در حاکمیت تشریعی است. البته می‌توان این جمله را طوری معنا کرد که از آن حاکمیت تکوینی استنباط شود، اما بحث ما در ظهور لفظ است؛ حق ما در خصوص آیات قرآن استظهار است و بیشتر از استظهار حقی نداریم. تفسیر و کشف القناع در قرآن حق بشر نیست. روایاتی که در مذمت «تفسیر قرآن به رأی» صادر شده^۱ در مورد کشف القناع از آیات قرآن است که این امر مخصوص معصومین علیهم السلام می‌باشد و غیر از ایشان کسی حق کشف القناع ندارد. آن چیزی که ما حق داریم استظهار است، زیرا ما (بر خلاف اخباریه) ظاهر کتاب را حجت می‌دانیم. بنا بر این، اگر ما باشیم و عبارت «يُقْضَى الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» این عبارت در امور تشریحیه ظهور دارد و حاکمیت اجتماعی را شامل می‌شود.

از این گذشته، قرینه‌ی دیگری هم در آیه‌ی شریفه‌ی ۵۶ وجود دارد که آن هم بر حکومت تشریعی دلالت می‌نماید.

۱. ... وَ مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ - فَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ - وَ مَنْ افْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ - لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، جلد ۲۷، صفحه‌ی ۱۹۰

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۱

اگر این آیه و آیهی پس از آن (قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي...) را یکپارچه و دارای قیاسی یکسان بدانیم و همچنین قدری از ذوق قرآن‌شناسی بهره‌مند باشیم، متوجه خواهیم شد که جمله‌ی «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» در حقیقت جمله‌ی معترضه‌ای است که در وسط مطلب آمده است. بنابر این اگر عبارت «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» را در سیاق کل دو آیه قرار بدهیم و به عبارت «لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ» (من پیرو امیال شما نیستم) هم توجه داشته باشیم، به این مفهوم می‌رسیم که خداوند به پیامبر فرموده که به کفار بگویند من تابع آن چیزی که شما اراده می‌کنید در مسأله‌ی حاکمیت و مدیریت (چون اهواء مطلق است و شامل همه‌ی هواها از جمله هواهای قدرت، مدیریت، سلطه، حاکمیت و... می‌شود) نیستم و حکومت و مدیریت فقط از آن خداست. پس طبق سیاق و قرینه، عبارت «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» ظهور در حاکمیت تشریحی دارد، نه تکوینی.

نکته‌ی سوم آن که بر فرض که ما از این دو قرینه هم بگذریم و جمله‌ی «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» را نیز قرینه قرار بدهیم، دلالت «حکم» مطلق می‌شود، اعم از تشریحی و تکوینی؛ پس آیه بر انحصار حاکمیت تشریحی بر ذات مقدس پروردگار نیز دلالت می‌کند.

دومین جایی که عبارت «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» در قرآن کریم استعمال شده است، در این آیه‌ی شریفه است:

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۲

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، آیه‌ی ۵۶

۲. سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۰

جریان مربوط به زندانی شدن آن دو نفری است که به خاطر تلاش برای ترور پادشاه محکوم شدند و در این آیه حضرت یوسف علیه السلام با ایشان گفتگو می‌کند.

مرحوم علامه‌ی طباطبایی و سایر مفسرین در خصوص این آیه اتفاق نظر دارند که مقصود از حکم در این آیه، حاکمیت تشریحی است و شامل حاکمیت تکوینی نمی‌شود؛ زیرا آن دو نفر اولاً از درباریان بودند و چیزی که مانع توحید، ایمان و گرایش ایشان به خدا بود، آن سطوت و سلطه و قدرت سلطان بود. با هیبتی که از پادشاه در چشمشان جای گرفته بود، بالاترین قدرت را از آن او می‌دانستند و حضرت یوسف علیه السلام می‌خواست آن هیبت سلطان را از چشم ایشان بپندازد. لذا در ادامه می‌فرماید که «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» یعنی خداوند هیچ سلطه‌ای برای آن سلاطین قراردادی شما (أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا) نازل نکرده است. بایستی توجه داشت که آن شخصیت‌های قراردادی (أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا) تنها شامل بت‌ها نمی‌شود، بلکه خود سلطان را هم شامل می‌شود.

یوسف علیه السلام یک زندانی است که در چنگال قدرت حاکم گرفتار است و در این بیان می‌خواهد آن ابهت و مهابت قدرت را بشکند و بیان می‌دارد این شخصیت سلطان، چیزی نیست جز یک قرارداد (أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا) و او به جعل و اعتبار شما «مَلِك» شده است و در واقع چیزی ندارد. واقعیت، خداوند است و خداوند هم به این مجعولات و معتبرات شما هیچ اعتباری نداده است (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) و حاکمیت و سلطه‌ی قطعی مخصوص ذات مقدس خودش است. پس حکم در این آیه ظهور در حاکمیت تشریحی دارد و آن را منحصر در ذات اقدس پروردگار می‌نماید.

سومین مورد ذکر عبارت «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در این آیه‌ی شریفه است:

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ^۱

آیه مربوط به سفارش حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندان است که از یک باب وارد شهر نشوند؛ سپس در ادامه می‌فرماید که این سفارش‌های من، در برابر خواسته‌ی خدا نیست. این نیست که سفارش من مانع اجرای مشیت خدا (اگر مشیت این باشد که شما را چشم بزنند یا آسیب و صدمه بزنند یا نابود کنند) باشد، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حاکمیت بر تمام تکوین مخصوص ذات مقدس پروردگار است. اصل حاکمیت و این که چه چیزی به سر شما بیاید مخصوص خداست و این سفارش‌های من جلوی اراده و مشیت خدا را نمی‌گیرد (مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ) بنا بر این در این آیه‌ی شریفه، عبارت «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» در حاکمیت تکوینی ظهور پیدا می‌کند. البته می‌توان حاکمیت مطلق را هم از این آیه استفاده کرد، زیرا این احتمال داده می‌شود که اگر فرزندان یعقوب از یک باب وارد می‌شدند، ممکن بود به اتهام آشوب‌گری تحت تعقیب قرار بگیرند؛ در تاریخ نقل شده که پسران یعقوب به غیر از آن که از نظر قد و قامت و زیبایی خاص بودند، از نظر قدرت بدنی نیز فوق‌العاده بوده و هر کدام خصوصیتی داشتند. مثلاً یکی از آنان با چنان قدرتی فریاد می‌زد که هرکس در مقابلش بود سکنه می‌کرد. یکی‌شان آنقدر قدرت بدنی داشت که به هر بنایی لگد می‌زد، آن بنا فرو می‌ریخت. این خصوصیات باعث می‌شد که اگر همگی از یک در وارد شوند، این تصور به وجود آید که قصد حمله و تخریب دارند و ممکن بود لشکری با ایشان مقابله کرده و نابود یا محبوسشان کند. پس آیه اشاره دارد به جریان حاکمیت مصر و حکومت عزیز مصر که حاکم بر همه‌ی آنها بوده است. پس ما می‌توانیم این حاکمیت (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) را هم حاکمیت تشریحی بگیریم که از آن خداست و هم حاکمیت تکوینی؛ البته یادآور می‌شویم که ظهور آیه در حاکمیت تکوینی است.

بررسی آیات دیگری که به حاکمیت تشریحی خداوند دلالت می‌کنند

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۷

آیهی دیگری که برای اثبات حاکمیت خداوند به آن استناد می‌کنیم، این آیهی شریفه است:

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحُكْمُ عَظْفٌ بِهِ «لَهُ الْحَمْدُ» است و در این آیه حمد و حکم متعلق شده به خداوند و ظرف این دو هم

و اوست خدا که معبودی جز او نیست، همه ستایش‌ها در دنیا و آخرت ویژه اوست، و فرمانروایی فقط برای اوست، و تنها به سوی او بازگردانده می‌شوید.

عبارت «لَهُ الْحُكْمُ» عطف به «لَهُ الْحَمْدُ» است و در این آیه حمد و حکم متعلق شده به خداوند و ظرف این دو هم یکی است (فی الأولی و الآخرة) پس همچنان که در آخرت حاکمیت تکوینی و تشریحی از آن خداست (خود ذات مقدس پروردگار محاکمه و بررسی می‌کند و خود اوست که نتیجه‌ی دادرسی خودش را اجرا می‌کند) دنیا هم بستر و ظرف هم حاکمیت تکوینی و هم حاکمیت تشریحی خداوند است. همچنین در این آیه هم از تقدیم جار و مجرور انحصار حاکمیت به خداوند تبارک و تعالی فهمیده می‌شود (تقدم «له» بر «الحمد» و «الحکم») زیرا چنانچه می‌دانیم «تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر»

آیهی دیگری که بر این مطلب دلالت می‌کند، این آیهی نورانی قرآن کریم است:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ^۲

آیا نمی‌دانند که ما همواره به زمین می‌پردازیم و از اطراف [و جوانب] آن [که ملت‌ها، اقوام، تمدن‌ها و دانشمندان‌ها هستند] می‌کاهیم؟ و خدا حکم می‌کند؛ و هیچ بازدارنده‌ای برای حکمش نیست، و او در حسابرسی سریع است.

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی قصص، آیهی ۷۰

۲. سوره‌ی مبارکه‌ی رعد، آیهی ۴۱

جمله‌ی شریفه‌ی «وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» در دلالت بر حاکمیت تشریحی صراحت دارد. تعقیب حکم در حاکمیت تشریحی است و زمانی معنا پیدا می‌کند که کسی حاکمیت تشریحی و مدیریتی داشته باشد و البته در صورتی که آن حاکم، حکمی صادر نماید و آن حکم قابل تعقیب و پیگرد باشد، حاکمیت او مطلق نخواهد بود.

به عنوان مثال قوه قضائیه در کشور حاکم است، ولی حاکمیتش قابل تعقیب است؛ دولت هم به عنوان قوه‌ی مجریه حاکم است ولی حاکمیتش قابل تعقیب است. اما (طبق مفاد آیه) حاکمیت خدا، حاکمیت غیرقابل تعقیب است و این قید «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» قرینه است بر این که مراد از حاکمیت در آیه، حاکمیت تشریحی است. دلالت این آیه از ظهور بالاتر و تا اندازه‌ای نصّ بر حاکمیت تشریحی است. ضمن این که مقصود از تنقیص اطراف زمین در قسمت اول آیه (أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا) کاهش تمدن‌ها، اقوام، قبایل و قدرت‌هاست (نه از ابعاد کره‌ی زمین) و این هم قرینه‌ای است که مقصود از حکم، حاکمیت تشریحی است. پس می‌توان گفت که در این آیه هم نصّ «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» و هم قرینه‌ی «أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» دلالت بر حاکمیت تشریحی می‌نمایند.

آخرین آیه‌ای که برای اثبات حاکمیت خداوند به آن استناد می‌کنیم این آیه‌ی شریفه است:

ذٰلِكُمْ بِاَنَّهُ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحُلِّ كَفَرْتُمْ وَاِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوْا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيْرِ

این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدا به یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده می‌شد [یگانگی‌اش] را انکار می‌کردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می‌شد، باور می‌کردید؛ پس [اکنون] داوری ویژه خدای والامر تبه و بزرگ است.

آیات اخیری که به آن استناد نمودیم، به عنوان اثبات حاکمیت تشریحی برای خداوند کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و غالباً برای این مسأله به همان آیات حاوی عبارت «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» استناد شده است.

۱. سوره‌ی مبارکه‌ی غافر (مؤمن)، آیه‌ی ۱۲

این آیهی سورهی غافر نیز دلالت بر حاکمیت تشریحی می نماید. خطاب این آیه فقط به کفار نیست و شامل بعضی از مؤمنین نیز می شود و تا اندازه ای در سبک زندگی ما دخالت دارد. غالباً وقتی گفته می شود که مثلاً خداوند آن مشکل را حل کند یا آن مریض را شفا دهد و ... گرچه ظاهراً و به زبان آن را قبول می کنیم، ولی در واقع آن را باور نداریم؛ اما وقتی در کنار آن باورمندی به خدا، تأثیر و کمک قدرت دیگر (مثلاً کمک یک ثروتمند یا طبابت یک پزشک حاذق و ...) را ضمیمه می نماییم، باور می کنیم. این بزرگترین نقص و ضعف ما در توحید و خدا باوری است.

این آیه بیان می دارد که حاکمیت برای خداوند علیّ و کبیر است. این حاکمیت به خاطر قرینهی «العلیّ الکبیر» ظهور در مطلق حاکمیت دارد و شامل هم حاکمیت تکوینی و هم حاکمیت تشریحی می شود.

در مقابل، آیهی دیگری هم در قرآن داریم که دلالت می کند بر این که بشر حاکمیت ندارد که ان شاء الله در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.